



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سرمقاله



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دین پژوهی و لغزش‌ها

۱

دغدغه توأمان هفت‌آسمان بسان دو بال خوانندگان را تا هفت‌آسمان بالا می‌برد؛ هفت‌آسمان از یک سو، میوه‌ها و ثمرات تحقیقی به بار نشسته در باب ادیان را به دست خوانندگان می‌رساند و از دیگر سو، آنان را به خود درخت دین پژوهی رهنمون می‌شود تا از شاخه‌های آن میوه‌ها برچینند. از همین رو، در سرمقاله‌های اخیر تا حدودی از ربط و نسبت هفت‌آسمان با رشته مطالعه دین سخن گفتم. البته پیداست که سخن گفتن درباره این ربط و نسبت مبتنی است بر فهم ما از رشته دین‌شناسی و این چیزی است که در جامعه ما قدم اساسی‌ای برای آن برداشته نشده است. اگرچه در چند دهه اخیر آثار زیادی در حوزه مطالعه دین به زبان فارسی نوشته یا ترجمه شده‌اند؛ اما آثار جدی‌ای که به‌طور خاص ناظر به این رشته باشند به جامعه فرهنگی عرضه نشده است و این خود گواهی است بر اینکه راه پیش‌رو چندان روشن و آفتابی نیست. برخلاف جامعه دانشگاهی ما، در دانشگاه‌های غربی و در بین دین‌شناسان غربی، به‌خصوص پس از ۱۹۶۰، بسیار درباره این رشته اندیشیده و سخن گفته‌اند و امروز می‌توان سنت‌های مختلف دین پژوهی را در بین آنان شاهد بود؛ برای مثال، کافی است نگاهی به مدخل «مطالعه دین» در فرهنگ ادیان (چاپ انتشارات پنگوئن) بیندازید.

هفت‌آسمان عزم را جزم کرده است تا تحقیق در حوزه مطالعه دین را به دغدغه جامعه فرهنگی و دانشگاهی مبدل کند و اکنون که چهلمین شماره از این فصلنامه منتشر می‌شود، همچنان از این کوشش بی‌امان خود بازنایستاده است و در حد توان و امکانات

خود نه تنها تحقیقات دین پژوهان را به جامعه فرهنگی و دانشگاهی انتقال می دهد بلکه می کوشد خوانندگان را از تحقیقاتی که درباره رشته مطالعه دین صورت می گیرد نیز بی نصیب نگذارد.

۲

بر سر راه مطالعه دین دست کم دو لغزشگاه خطرناک وجود دارد. لغزشگاه نخست آن است که محقق تنها به سوی یکی از شاخه های دین پژوهی دست دراز کند و فقط در پرتو همان شاخه به کندوکاو دین رو آورد و لغزشگاه دیگر آن است که تنها یکی از ابعاد دین را به عنوان موضوع بررسی زیر نگاه خود گرفته، دین را مساوی با همان بُعد بینگارد. دین پژوهی که در یکی از این دو راه گام برمی دارد به ورطه گرداب «تک ساحتی بودن» فرو خواهد افتاد؛ یعنی چه رشته مطالعه دین را در یک شاخه محدود کنیم و چه دین را در یک بُعد خلاصه کنیم، در هر دو صورت سد راه مطالعه جامع و همه جانبه شده ایم و در بهترین صورت، شناختی ناتمام و تک ساحتی از دین نصیب مان می شود.

بنابراین، هم باید از منظرها و نظرگاه های مختلف ساکن دین را کاوید و هم باید جنبه های مختلف آن را واریسی کرد. منظرها و جنبه ها لازم و ملزوم هم اند؛ کسی که از منظرهای مختلف به مطالعه دین روی می آورد اما بی توجه به بسیاری از جنبه های آن است، در عمل طرفی از آن منظرها نخواهد بست. از سوی دیگر کسی که می خواهد همه ابعاد دین را زیر نگاه خود داشته باشد اما از منظرهای مختلف گریزان است نیز دین را همه جانبه به چنگ نخواهد آورد. از این رو، در دین پژوهی هم باید بر منظرها، نه منظر، تاکید ورزید و هم باید بر جنبه ها، نه جنبه، پای فشرد.

به نظر می رسد تمثیل پیل و کوران به خوبی این دو لغزشگاه را ترسیم می کند. اما کسانی که از این تمثیل استفاده کرده اند همزمان به هر دو لغزشگاه توجه ندادند. دسته ای درون مایه این داستان را این می دانند که در شناخت یک چیز نظرگاه های مختلف وجود دارد و دسته ای دیگر بر آن اند که این تمثیل بیش از هر چیز هشدار می دهد است بر اینکه موضوع شناخت را نباید امری بسیط دانست، چه بسا وجوه و جنبه های مختلفی در کار باشد.

احتمالاً متون دینی شرقی نخستین منابعی هستند که از این داستان در بیان مراد خود بهره برده اند. در آیین جینه این دیدگاه وجود دارد که در شناخت یک شیء منظرهای

مختلفی وجود دارد و ما باید از همه منظرها به یک شیء نگاه کنیم و نباید یک منظر را به جای دیگر منظرها بگیریم. طبق آیین بودا، ما انسان‌ها گرفتار منظرهای مختلفی هستیم که ذهن مفهوم‌ساز ما تدارک دیده است و برای رسیدن به نجات باید از این سطح بیرون رویم و حقایق را بی‌واسطه ببینیم. طبق متون بودایی، نابینایان کسانی‌اند که می‌خواهند از دریچه عقل مفهوم‌اندیش حقیقت را رصد کنند. این دو دین دو نگاه مختلف به این تمثیل دارند؛ اولی همه منظرها را تأیید می‌کند اما دومی نافی همه منظرهاست.

شاید بتوان همین دو نگاه را در بین متفکران اسلامی‌ای که از این تمثیل استفاده کرده‌اند نیز دید. ابوحنیفان در *المقابسات* می‌گوید هر کس از جهتی به حقیقت نایل می‌شود. غزالی در باب اختیار و جبر می‌گوید اگر درهای آسمان بر آنان گشوده شود و بتوانند عالم غیب ملکوت را نظاره کنند برایشان روشن خواهد شد که هر یک از قائلین به جبر و اختیار و کسب از وجهی صادق بوده‌اند و از وجهی دیگر بر خطا. مولانا نیز این تمثیل را با اندک تصرفی در توضیح این ایده به کار می‌گیرد که

از نظر گه گفتشان شد مختلف این یکی دالش لقب داد آن الف

اما سنایی بر خلاف آنان معتقد نیست که هر یک از کوران بهره‌ای از حقیقت دارند بلکه می‌گوید «علم با هیچ کوری هم‌ره نی» و راه شناخت حقیقت را زدودن آینه دل می‌داند. در دنیای جدید نیز فیلسوفان دینی مانند جان هیک از این داستان در بیان دیدگاه پلورالیستی خود استفاده کرده‌اند و نظرگاه‌های مختلف را سبب اختلاف دانسته‌اند.

اگرچه عالمانی که از این داستان استفاده کرده‌اند، دو دسته‌اند و دسته‌ای می‌گویند هر منظری بهره‌ای از حقیقت دارد و دسته دیگر می‌گویند هیچ یک از منظرها بهره‌ای از حقیقت ندارند، اما هر دو دسته از این نظر مشترک‌اند که بر منظرها و اعتبار و عدم اعتبار آنها تأکید دارند لکن چندان التفاتی به موضوع شناخت ندارند.

در روزگار ما برخی از دین‌شناسان بی‌آنکه استفاده معمول و رایج این تمثیل را انکار کنند، استفاده دیگری از آن می‌کنند. آنان با استفاده از این تمثیل این ایده را بیان می‌کنند که یک دین مرکب از ابعاد و ابعاض است و در مطالعه یک دین نباید احکام یک بُعد را بر دیگر ابعاد تعمیم داد — این ایده چه بسا در آغاز واضح به نظر رسد اما کافی است

سری به تحقیقات ادیانی بزنیم تا ببینیم که چگونه بسیاری از دین‌پژوهان یک دین را به یک بُعد خاص تحویل برده‌اند و دیگر ابعاد آن را نادیده گرفته‌اند — اینان می‌گویند باید توجه داشت همان‌طور که دین جلوه‌های مختلفی دارد، که نشانه آشکار آن اسلام، مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم، بودیسم و مانند آن است، یک دین خاص نیز برای مثال بودیسم به صیغه مفرد وجود ندارد، بلکه بودیسم‌ها وجود دارند. اینکه مراد از بودیسم‌ها چیست، توضیحات مختلفی داده شده است. برخی گفته‌اند در کنار بودیسم اولیه سنت‌های بودایی مانند تیره‌واده، مه‌ایانه و وجره‌یانه نیز وجود دارند. برخی همین مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان کرده‌اند؛ این دسته معتقدند هر دینی را می‌توان به دین یک، دو و سه تقسیم کرد و به این اعتبار هندوئیسم به هندوئیسم یک، هندوئیسم دو و هندوئیسم سه دسته‌بندی می‌شود. دیدگاه دیگری دین را در دو بُعد فرهنگی و تمدنی دسته‌بندی می‌کند و در نتیجه از این حیث دین را یک پدیده مرکب تلقی می‌کنند.

در کنار این دسته‌بندی‌ها دسته‌بندی دیگری نیز وجود دارد که در محافل دانشگاهی مقبولیتی پیدا کرده است. این دسته‌بندی به نینیان اسمارت تعلق دارد که اول بار آن را در اثر مهمش به نام تجربه دینی بشر پیشنهاد داد. او نیز معتقد است که دین امری بسیط نیست بلکه دارای ابعاد و اضلاع مختلف است. او نخست از شش بُعد دین سخن گفت و سرانجام آن را به هفت بُعد رساند. دین در یک نگاه کلی دارای دو بعد انتزاعی و عینی است؛ خود بعد انتزاعی به پنج بُعد اعتقادی فلسفی، آیینی و شعائری، تجربی و روحانی، اسطوره‌ای، اخلاقی و شریعتی و بعد عینی به سه بعد اجتماعی و مادی تقسیم می‌شود. بنابراین، وقتی که گفته می‌شود یهودیت موضوع تحقیق است، یعنی یهودیتی که دارای این ابعاد هفت‌گانه است. از این رو کسی که یهودیت را در بُعد اعتقادی فلسفی محدود می‌کند و دیگر ابعاد آن را نادیده می‌گیرد تحقیقی کاربکاتوری از این دین ارائه داده است.

بعضی از دین‌شناسان از دسته‌بندی اسمارت پیروی کرده‌اند و در شناخت دین، بر ذو ابعاد و اعضاء بودن دین تاکید داشته‌اند و برای توضیح مراد خود از داستان پیل و کوران بهره برده‌اند. آنان بدون آنکه درونمایه داستان پیل و کوران را نفی کنند به جنبه دیگری از این داستان توجه کرده‌اند. این متفکران می‌خواهند بگویند همان‌طور که در شناخت یک فیل نباید با لمس یک قسمت از بدن آن، درباره فیل به مثابه کل اظهار نظر کنیم، در شناخت ادیان نیز باید توجه داشته باشیم که هر دینی ابعاد و اعضاء مختلفی

دارد و یک دین‌شناس باید هشیار باشد که آن را به یکی از ابعاد فرو نکاهد و از تعمیم یک بُعد آن بر دیگر ابعاد پرهیز کند. بنابراین، اگرچه یک دین‌پژوه ممکن است نتواند همه ابعاد یک دین را تحقیق کند اما نباید آن بُعدی را که مطالعه می‌کند مساوی با کل آن دین بداند.

کوتاه سخن آنکه در تصویر قصه پژوهشگری که می‌خواهد همه جانبه ببیند اما در منظرهای مختلف نمی‌ایستد یا با آنکه می‌خواهد به نظرگاه‌های مختلف رو آورد اما به همه جنبه‌های دین التفات ندارد، هم آوا با مولانا باید گفت:

کوزه بودش آب می‌نامد بدست آب را چون یافت خود کوزه شکست

سردبیر



شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شپوہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی